

## نگاهی به کاربرد حرف فاء در زبان عربی

دکتر احمد پاشا زانوس\*

### چکیده :

این حرف در زبان عربی بیستمین حرف از حروف میانی و حرف هفدهم به ترتیب ابجدی می باشد ، و چون این حرف ، از حروف میانی نیز می باشد ، به جهت اهمیت آن از دیر باز مورد بحث علمای نحو و تفسیر بوده است به جهت سهولت درک آن ، مبحث فاء در شش عنوان و یک تمه مطرح می گردد:

- ۱- فاء عاطفه : در سه معنا
- ۲- فاء سببیت : در دو معنا
- ۳- فاء فصیحه
- ۴- فاء استیثاقیه
- ۵- فاء جزای شرط
- ۶- فاء زائده

تمه (تکمله) بد معدد فایی که بر «إِذَا فِجَائِیَه» داخل می شود مشروح مباحث و آراء نحوی ها با استدلال ها و شاهد مثالها در این مقاله بررسی شده است.

## مقدمه:

این حرف بیستین حرف از حروف مبانی براساس ترتیب الفبایی و حرف هفدهم به ترتیب ابجدی می‌باشد، و از جهات صفات حروف، این حرف، به حرف «شفوی مهموس و رخو» معروف است که جزئیات مربوط به آن در مباحث تجویدی و در کتب صرفی قدیم آمده است.<sup>۱</sup> این حرف در ساختار کلمه به عنوان حرف زائد و یا این که بدل از حرف دیگر باشد، نیامده و همیشه به عنوان حرف اصلی به حساب می‌آمده است. بصری‌ها این حرف را غیر عامل و کوفی‌ها آن را از عوامل نصب فعل مضارع می‌دانند.

«فاء» علاوه بر آن که حرفی از حروف مبانی است از حروف معانی نیز می‌باشد و علمای نحو و تفسیر در سده‌های گذشته، مباحث زیادی را به آن اختصاص داده‌اند و هم این بحث سبب ایجاد مناقشات زیاد در بین آنها گردیده است. در میان علمای نحویان قرون گذشته، ابن هشام انصاری<sup>۲</sup> در «مغنی اللیب» باب اول، به صورت تقریباً مبسوط به آن پرداخته است، ولی بحث او مبسوط نیست و آراء علمای نحو بعد از وی نیز قهراً در آن کتاب نیامده است و از آنجا که برای دانش پژوهان، دسترسی آسان به مطالبی که در این مقاله به صورت موجز آمده است، ممکن نیست برای سهولت درک و استیعاب مطلب، مبحث فاء را در «شش عنوان» و یک «تتمه» مطرح می‌نمائیم.

## ۲. فاء عاطفه

بیش‌ترین کاربرد این حرف، عطف می‌باشد که سه معنا را در آن (عاطفه بودن فاء) می‌توان

ملاحظه نمود:

- ۱ - رساله دکترای اینحاجب موسوم به «الانتظام فی شرح النظام» مبحث صفات حروف.
- ۲ - جمال الدین ابن هشام الانصاری، متوفی به سال ۷۶۱ صاحب معجم بزرگ نحو «مغنی اللیب عن کتب الاعراب» «شذور الذهب» «قطر الندی و بل الصدی» «اوضح المسالک» و... برای معرفی این عالم بزرگ و رفعت شأن وی در علم نحو می‌توان به این گفته ابن خلدون مورخ بزرگ اکتفا نمود: «مازلنا و نحن بالمغرب نسمع انه ظهر بمصر عالم بالعریبه یقال له ابن هشام أنحسی من سیبویه.» «تاریخ الادب العرب، لعمر فروخ، ج ۳ ص ۷۸۱».

**الف. ترتیب :** که خود بر دو نوع است: ترتیب معنوی و ترتیب ذکر.

**ترتیب معنوی:** که معطوف به وسیله «فاء» به معطوف علیه، بدون فاصله متصل و یا مرتبط است. و یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که زمان تحقق معنا در معطوف متأخر از زمان تحقق معنای معطوف علیه است مانند این مثال: «قام زید فعمر» یعنی تحقق قیام عمر و بلافاصله بعد از تحقق قیام زید بوده است. و یا این شعر حسان: <sup>۱</sup> «هَجَوْتُ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ» که چون تو محمد را هجو نموده‌ای، من بلافاصله به طرفداری از او پاسخ را گفته‌ام و یا آیات و عبارت‌های دیگر که می‌توان در آنها کاربرد این حرف را در افاده این معنا ملاحظه نمود و باید اشاره نمود که معطوف و معطوف علیه هم در لفظ و هم در خارج، دو امر جداگانه می‌باشند.

**ترتیب ذکر:** در این نوع از ترتیب، حرف فاء، معنای ترتیب را به صورت عطف امر مفصل به امر مجمل و کلی بیان می‌کند. مانند این فرموده خداوند تعالی: (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا أَرَأَيْتَ اللَّهُ جَهْرَةً) <sup>۲</sup> که قول قوم موسی در مرحله بعد از فاء، مفصل تر و موضح از ماقبل فاء است که مجمل می‌باشد و لازم به ذکر است که معطوف و معطوف علیه در نفس الامر و در خارج دو چیز نیستند.

یادآوری: فاء در این بخش از معنا، چون مفید ترتیب است، بعضی از نجاه را بر آن داشته است تا آن را نائب مناب از حرف «واو» بدانند، البته وقتی در ظاهر امر مفید ترتیب نباشد. عباس حسن <sup>۳</sup> در معنای این حرف را (در صورتی که «فاء» مفید معنای واو باشد) «ترتیب اخباری» ذکر کرده و بیان نموده است که مراد از «فاء» در این گونه موارد نه ترتیب کلامی

۱ - حسان بن ثابت الانصاری، متوفی در سال ۵۴ هجری، شاعر مخضرم، قبل از اسلام به مدح اشتغال داشت و بعد از اسلام شاعر پیامبر اکرم «ص» گردید. (تاریخ الأدب العربی، لعمر فروخ، ج ۱ ص ۳۲۵).

۲ - سورة النساء، آیه ۵۳.

۳ - عباس حسن، استاد بخش نحو، صرف و عروض دانشکده درالعلوم، دانشگاه قاهره. (النحو الواقی ج ۳

است که گذشت و نه ترتیب زمانی واقعی، مثل این عبارت: «هذا عالم، فأبوه، فجدّه» بلکه مثل «واو» برای جمع است. و همین مسأله اصمعی<sup>۱</sup> را بر آن داشت که در این بیت امریء القیس<sup>۲</sup>:

فَقَا نَبْكَ مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ  
بِسِقْطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَمَحْوَمَلٍ

ادعا کند که روایت بیت به «واو» می‌باشد یعنی «بین الدخول و حومل» و علت ادعای وی این است که در لغت عرب نمی‌توان گفت «جلست بین زید و عمرو» البته ادیبانی<sup>۳</sup> که در این شعر روایت به «فاء» را ترجیح داده‌اند، در مقام توجیه و تبیین بیت چنین گفته‌اند که در اصل «بین مواضع الدخول فمواضع حومل» بوده است چون ویژگی کلمه «بین» در این زبان آن است که «بین» نمی‌تواند به مفرد اضافه شود و اضافه آن به متعدد صحیح است، در نتیجه با این تفسیر، فاء دلالت بر ترتیب دارد.

**ب. تعقیب:** دومین معنایی را که فاء عاطفه، افاده می‌کند، تعقیب است، و تعقیب در هر امری به طریقه مخصوص به خود همان امر است و برای آن یک قاعده کلی معین نمی‌توان قائل شد. تعقیب و اتصال در امور، متفاوت و براساس عرف می‌باشد، زیرا اگر بعضاً بین دو امر یک ساعت فاصله باشد، تعقیب به حساب نمی‌آید، مثل آنکه اگر بین آمدن زید و عمرو، یک ساعت فاصله باشد، نمی‌توان گفت «جاءَ نِي زَيْدٌ فَعَمْرُو» چون این فاصله و عدم اتصال نه عقلی است و نه عرفی؛ ولی اگر گاهی بین دو فعل، نه ماه نیز فاصله شود چون «تَزَوَّجَ فُلَانٌ فَوَلِدَ كَه» در این مثال اقتضاء آن است که فاصله ولادت پس از ازدواج براساس عرف، حداقلاً ۶ ماه باشد، و این که از لحاظ عرفی، مهلت و تراخی بین ازدواج و ولادت جز مدت زمان حمل وجود ندارد، اگر چه فی نفسه طولانی است ولی عرف آن را فاصله و تراخی نمی‌داند، و اگر بین ازدواج و ولادت بیش از مدت حمل، فاصله بیفتد، دیگر از «فاء» استفاده نمی‌کنند و

۱ - ابوسعید عبدالملک بن قریب متوفی ۲۱۶ هجری از مشهورترین راویان عرب. (معنی اللیب، لابن هشام الانصاری ج ۱، ص ۲۱۵).

۲ - امرؤ القیس بن حجر الکندی، از بزرگترین شعرای جاهلیت، صاحب معلقه، متوفی به سال ۸۰ قبل از هجرت. (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۱ ص ۱۱۶).

۳ - معنی اللیب، لابن هشام الانصاری، ج ۱ ص ۲۱۴.

همچنین فاء برای تعقیب است اگر گفته شود: «دَخَلْتُ البَصْرَةَ فَبغداد» در این مثال نیز عرف اقتضاء می‌کند که دخول در بغداد بعد از دخول در بصره صورت پذیرد، البته به شکلی که مسیر بین دو شهر اتصال داشته و در بین این دو شهر نباید به امری مبادرت کرد که عرفاً خارج از مسائل مربوط به مسافرت است. و همچنین «فاء» در این آیه شریفه نیز مفید تعقیب است: «الْم تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً»<sup>۱</sup> دسوقی یکی از شارحین کتاب مغنی اللیب در حواشی خود بعد از ذکر این آیه شریفه چنین می‌گوید: «و معلوم أن اخضرار الارض لا يعقب نزول المطر بل يقع بعد مُدَّةٍ و تراخ، إلا أن العرفَ يُعَدُّ هذا تعقیباً.»<sup>۲</sup> و شیخ رضی استرآبادی (نجم الاثمه) در شرح خود بر کافیه این حاجب، در مورد این آیه اعتقاد دارد که در آن ابتدا «فاء» مفید ترتیب می‌باشد. و اگر «فاء» برای افاده ترتیب استعمال شود و دلالت بر تعقیب هم داشته باشد، منافاتی ندارد و نظر خویش را اینچنین بیان می‌کند: «فإن اخضرار الأرض، یبتدئ بعد نزول المطر، لكن يتم في مُدَّةٍ و مهلة، فجاء بالفاء نظراً الى أنه لأفضل بين نزول المطر و ابتداء الاخضرار، و لو قال «ثم تُصْبِحُ...» نظراً الى تمام الاخضرار، جازاً»<sup>۳</sup> و در آیه شریفه: (ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مُضَغَةً فخلقنا المضغَةَ عظاماً فكسونا العظام لحمًا) فاء بنا بر قول مرحوم رضی استرآبادی، می‌تواند برای تعقیب باشد، صحیح است زیرا فاصله هر مرحله در آیه فوق، با مرحله بعد چهل روز است، ولی حصول ابتدایی هر مرحله‌ای بلافاصله بعد از مرحله دیگر است یعنی درست است که علقه بعد از نطفه به مدت چهل روز کامل می‌گردد، اما حصول ابتدایی علقه بلافاصله بعد از شکل گرفتن نطفه می‌باشد و همینطور مضغه نسبت به علقه، که بدین ترتیب تراخی وجود ندارد و فاء به معنای تعقیب است، ولی اگر اکمال و اتمام هر یک از این دوره‌ها ملاک باشد، چون بین مراحل فاصله وجود دارد، فاء به معنای «ثم» می‌باشد.

۱ - سورة الحج، آیه ۶۳.

۲ - حاشیه دسوقی بر کتاب مغنی اللیب، باب اول، ص ۱۷۳.

۳ - شرح رضی استرآبادی بر کافیه، ج ۴، ص ۳۸۹.

۴ - سورة المؤمنون، آیه ۱۴.

ج. سببیت: <sup>۱</sup> سومین معنایی که «فاء عاطفه» افاده می‌کند، سببیت است و این معنا در عطف دو جمله یا عطف دو وصف به یکدیگر غلبه دارد. عطف دو جمله مانند این آیه شریفه: (فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ) <sup>۲</sup> یعنی جمله «و کز موسی» سبب و جمله «قضی علیه» مسبب از آن می‌باشد یعنی «قضی علیه بسبب و کزه» و یا این آیه شریفه: (فَتَلَقَّىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) <sup>۳</sup> یعنی «تاب علیه بسبب تلقیه الکلمات» و عطف دو صفت مانند این آیه مبارکه (لَا يَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ) <sup>۴</sup> یعنی «مالتون و شاربون» هر دو به «آکلون» عطف گردیده‌اند و هر دو مسبب از «آکلون» می‌باشند. «فاء» در عطف دو جمله یا دو صفت همیشه، مفید سببیت نیست، بلکه ممکن است برای ترتیب باشد مانند این آیه شریفه که فاء در آن فقط برای «ترتیب» است و فاقد معنای سببیت: (فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ) <sup>۵</sup> و یا در این بیت «ابن زیابه» که صفت‌ها بوسیله «فاء» به یکدیگر عطف گردیده‌اند ولی این حرف عطف مفید سببیت نیست:

يا لهف زِيَابَةَ للحارث الـ - - - - صابِح، فالعائم، فالآيب <sup>۶</sup>

گویا شاعر در این بیت چنین گفته است: الذی صبح، فغنم، فاب «یعنی اینکه هنگام صبح برای غارت رفت و بعد عنیمت گرفت و سپس برگشت.» هر یک از این معانی بر دیگری ترتب دارد، ولی مفید سببیت نیست.

۱ - فاء در اینجا اصطلاحاً «سببیه» نیست، بلکه «فاء سببیه» زمان اطلاق دارد که فعل مضارع منصوب بعد از آن آمده و یا دلالت بر سببیت محض داشته باشد.

۲ - سورة القصص، آیه ۱۵.

۳ - سورة البقره، آیه ۳۷.

۴ - سورة الواقعة، آیه ۵۲ تا ۵۴.

۵ - سورة الذاریات، آیه ۲۶ تا ۲۷.

۶ - این بیت از «ابن زیابه» سلمه بن زهل است و «زیابه» نام مادر شاعر است. او از شاعران دوره

جاهلیت است. الصابح: الذی یغزو صباحاً. (شرح شواهد المغنی، للسیوطی، ج ۱ ص ۴۶۶).

لازم به یادآوری است که «فاء» زمانی که دو جمله را به هم عطف می‌کند جانشین است که جمله اول اسمیه و جمله معطوف، فعلیه باشد مانند «زید قائم فضرِب ولده» و یا برعکس مانند «قام زید قابوه منطلق».

و اگر اراده استیناف مابعد نسبت به ماقبل شود بدون مشارکت دو جمله در امر مشترک، دیگر عاطفه نیست و حرف استیناف یا ابتداء<sup>۱</sup> می‌باشد مانند: «قَامَ زَيْدٌ فَهَلْ قُمْتَ» البته در اینجا می‌توان گفت که استیناف در لفظ است چون همانطور که خواهد آمد، نمی‌توان در لفظ انشاء را به اخبار عطف نمود ولی از لحاظ معنی، نمی‌توان گفت که ارتباطی بین دو جمله قبل و بعد «فاء» وجود ندارد.

## ۲. فاء سببیت:

می‌توان برای فاء سببیت دو تقسیم قائل شد:

**الف.** این فاء به نوعی حرف عطف است که ترتیب و تعقیب را همراه با سببیت می‌فهماند و فعل مضارع بعد از آن به شرطی که پس از نفی محض و یا طلب محض قرار گیرد، بنا بر قول بصریها به «أن» مقدره منصوب شده، و این فعل که با فاعل خود تشکیل جمله می‌دهد، تاویل به مصدر می‌رود و مصدر مؤول به مصدر متوهم یا منتزع از کلام سابق، عطف می‌شود (البته در اینجا فاء سببیت، مفرد را به مفرد عطف می‌کند) مانند: «قُمْتُ فَتَقُومُ» که فعل «تَقُومُ» منصوب به «أن» مقدره بعد از فاء سببیت در جواب طلب، تاویل به مصدر رفته و مصدر مؤول به مصدر متوهم از کلام سابق عطف می‌شود که تقدیر عبارت چنین می‌شود: «لِيَكُنْ مِنْكَ قِيَامٌ فَقِيَامٌ مِنَّا» و آن طور که پیداست فاء سببیت، در این موارد، نوعی از فاء عاطفه است.

**ب.** فاء سببیت که محض سببیت است و عطف را نمی‌فهماند مانند این آیه شریفه: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ\* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرِ)<sup>۲</sup> که فاء در آن مفید سببیت محضه است، و عطف نیست، چون انشاء به خبر و خبر به انشاء، عطف نمی‌شود (علی القول الاصح) و فاء هرگاه مفید

۱ - راجع به «فاء استیناف» در همین مقاله در ردیف ۴ بحث خواهد شد.

۲ - سورة الكوثر، آیه ۱-۲.

سببیت باشد معنای نتیجه و تفریع و تعلیل را نیز می‌فهماند<sup>۱</sup> و برای تبیین بهتر مطلب در مورد فاء عاطفه و سببیت می‌توان به موارد زیر توجه نمود:

**الف.** جایی که «فاء» مفید عاطفه است و سببیت را نمی‌فهماند مثل: «جَاءَ زَيْدٌ فَذَهَبَ عَمْرُو»  
**ب.** جایی که «فاء» مفید سببیت است و معنای عطف را نمی‌فهماند مثل: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْخَرْ).

**ج.** جایی که «فاء» مفید عاطفه است (در مفردات) و سببیت را نیز می‌فهماند مانند: «قَمِ فَتَقَوْمٌ»

**د.** جایی که «فاء» هم مفید عاطفه است (در جمله) و هم سببیت را می‌فهماند مثل: (فَوَكَّزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ).

### ۳. فاء فصیحه:

همان فاء عاطفه است که بر جمله معطوفه داخل می‌شود و بیان می‌دارد که جمله معطوفه علیها حذف شده است مانند این فرموده خداوند: (وَإِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ، فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا)<sup>۲</sup> که در اصل اینچنین بوده است «فَضْرَبَ فَأَنْفَجَرَتْ» که فاء در فعل «فانفجرت» فاء فصیحه است که باعث افصاح و کشف کلام ماقبل می‌گردد و یا ممکن است «فاء فصیحه» مبین یک فعل شرط و ادات شرط مقدر باشد مانند «فاء» داخل در اسم فعل «قط» و مانند آن به معنای «یکفیی» یعنی «فقط» که از شرط محذوف خبر می‌دهد و تقدیر عبارت در اصل چنین می‌شود: ان حصل ذلك فقط (فیکفیی)...

### ۴. فاء استینافیه:

راجع به این فاء، در آخرین قسمت مبحث فاء عاطفه که مفید سببیت است به صورت گذرا بحث شد، ولی در این جا ضمن توضیح بیشتر مطلب با ذکر چند آیه، به بررسی آن می‌پردازیم.

۱ - جامع المقدمات، کتاب صمدیه، ص ۶۰۰.

۲ - سورة البقره، آیه ۶.



فاء استینافیه، حرفی است که مابعد آن با کلام سابق هیچگونه رابطه‌ای ندارد (البته در لفظ) و جمله بعد مستأنفه است و محلی از اعراب ندارد مثل این آیه شریفه (فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)<sup>۱</sup> که جمله «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» استینافیه است و محلی از اعراب ندارد و از جمله، این فرموده خداوند تعالی (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)<sup>۲</sup> که جمله «هل أنتم مسلمون» جمله مستأنفه است و محلی از اعراب ندارد، و بعضی از نحاه منکر این مطلب هستند که فاء برای استیناف باشد، و آنها مواردی را که گفته شد به عنوان حرف عطف می‌دانند که دو جمله را به هم عطف کرده است، و موارد ادعائی را با تأویل و تقدیر، به سوی عاطفه بودن سوق می‌دهند، از جمله در این بیت:

ألم تسأل الربيع القوוא فينطق<sup>۳</sup> و هل تخبرتك اليوم بيدا سملق<sup>۴</sup>

در فاء «فَيَنْطِقُ» سه احتمال داده شده است: اول اینکه عاطفه باشد ثانیاً اینکه سببیه باشد و ثالثاً استینافیه. اما «فاء» نمی‌تواند عاطفه باشد، زیرا اگر «فاء» عاطفه باشد می‌بایست فعل «ینطق» به جهت عطف به «لم تسأل» مجزوم می‌گشت. و «فاء سببیه» نیز نمی‌تواند باشد چون اگر فاء سببیه باشد، فعل مضارع بعد از آن به جهت وقوع بعد از طلب، باید منصوب گردد، و روایت قوی در شعر آن است که به رفع خوانده شود. و اگر مرفوع خوانده شود، جمله «ینطق» خبر برای مبتدای محذوف است و جمله استینافیه و از حیث اعراب منقطع از ماقبل است.

نظرابن هشام در مورد این بیت، و آیه ۱۱۷ سوره بقره و بیت شعری از حطیئه که در ذیل به آن اشاره می‌شود، این است که فاء استینافیه نیست و عاطفه است. باید گفت که در این بیت «فاء» عطف نیست، چون در صورت عطف جمله به جمله آن طور که خود وی پیشنهاد کرده است نه عطف فعل به فعل، عطف اخبار به انشاء می‌شود و همان طور که گذشت ابن هشام از

۱ - سورة الاعراف، آیه ۱۹۰.

۲ - سورة الانبياء، آیه ۱۰۸.

۳ - این بیت از شاعر «جمیل بنیته» است، متوفی در سال ۸۲ هجری در مصر، القوוא: القفر الذی بید من سلک فیه آی یهلکه. والسملق: الارض غیر المنته. (شرح شواهد المغنی، للسيوطی ج ۱ ص ۴۷۴).

جمله کسانی است که این نوع عطف را قبول ندارد و جای تعجب این جاست که وی با بیان عبارت «والتحقیق أنَّ الفاءَ فی ذلک کُلُّه للعطف»<sup>۱</sup> فاء را در هر سه مورد عاطفه دانسته است، راجع به آیه و بیت خطیته، بعد از این بیت بحث خواهد شد، اما «فاء» در این بیت عاطفه نیست، یا باید آن را استینافیه به حساب آورد، همان طور که ادعا شده است، و یا اینکه «فاء» را «فاء سببیه» به حساب آوریم، اگر چه فعل مضارع، بنا بر قول اکثر بعد از فاء سببیت در جواب استفهام، باید منصوب شود، اما مرفوع خواندن فعل مضارع، مانع سببیت نمی شود. و همچنین «فاء» در این عبارت شریفه (فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)<sup>۲</sup> ادعا شده است که استینافیه است و جمله «یکون» نیز مرفوع و خبر برای مبتدای محذوف، و جمله مستانفه است و یا «فاء» در این شعر خطیته:<sup>۳</sup>

الشِّعْرُ صَعْبٌ وَ طَوِيلٌ سَلَّمَهُ  
إِذَا ارْتَقَى فِيهِ الْذَى لَا يَعْلَمُهُ  
زَلَّتْ بِهِ إِلَى الْحَضِيضِ قَدَمُهُ  
يَرِيدُ أَنْ يُعْرِبَهُ فَيُعْجِمُهُ

یعنی «فاء» قبل از «یعجمه» گفته شده است که برای استیناف است، و برای عطف فعل «یعجمه» به «عربیه» نیست، چون در صورت قرائت نصب، معنای شعر نادرست می شود، چون آن فرد اراده اعراب و فصاحت شعر را دارد نه اراده اعجام و گنگی آن را. در مورد آیه شریفه و شعر خطیته می توان نظر ابن هشام را با عنایت به تقدیر «هو» قبل از «یکون» و قبل از «یعجمه» پذیرفت تا اینکه در آیه شریفه جمله «هو یکون» به جمله «يقول» عطف گردد و جمله «هو یعجمه» به جمله «یرید»....».

۱ - مغنی اللیب، لابن هشام الانصاری، ص ۲۲۳.

۲ - سورة البقره، آیه ۱۱۷.

۳ - «جرذل بن اوس» معروف به «خطیته» از شعرای مخضرم بود، وی شاعری هجاء بود که حتی پدر و مادر او از هجوش در امان نبودند، خطیته حتی خودش را نیز هجو کرده است. وی در سال ۳۰ هجری وفات یافت. (دیوان الخطیته، تحقیق نعمان طه، مصر ۱۹۵۸).

## ۵. فاء جزای شرط

این فاء حرف ربطی است که جواب شرط را در صورتی که صلاحیت قرار گرفتن درمحل شرط را نداشته باشد، به فعل شرط، مرتبط می‌سازد و در این صورت اطلاق عاطفه بودن به این «فاء» نمی‌شود، و زمانی جواب شرط مقرون به «فاء» می‌شود که، شرط، جمله اسمیه است و یا جمله فعلیه‌ای است که فعل آن جامد است و یا فعل آن ماضی متصرف مقرون به «قد» و یا فعل جمله، انشایی باشد و یا جمله ای باشد که ابتدای آن «ما» نافی و یا حروف استقبال مثل «لن-س-سوف» باشد و یا موارد دیگری که تفصیل آنها، در همه کتب نحوی آمده است، و علت اینکه این «فاء» در جواب شرط آورده می‌شود این است چون نمی‌خواهند که جواب شرط، با دارا بودن ویژگی‌هایی که آن را از مقام شرطیت، دور می‌کند، بین آن (جواب شرط) و فعل شرط، فاصله بیفتد و این حالت به وجود می‌آید که هیچ‌گونه ارتباطی در ظاهر بین آنها وجود ندارد، حرف فاء را که اصالة عاطفه است، می‌آورند، تا جای این عدم ارتباط را در لفظ پر کنند.

## ۶. فاء زائده

بعضی از علمای نحو عقیده دارند که «فاء» در دو شکل زائده واقع می‌شود:

**الف.** «فاء» که بر خبر مبتدا، داخل می‌شود، البته زمانی که مبتدا متضمن معنای شرط باشد.<sup>۱</sup> مانند: «الَّذِي يَأْتِينِي، فَلَهُ دَرَهْمٌ» و همان‌طور که ملاحظه می‌شود این «فاء» شبیه به «فاء جواب شرط» است، زیرا در مثال فوق مبتدا افاده عموم نموده و ملزوم، و خبر «فله درهم» به مانند جواب شرط است که لازم است و مترتب بر مبتدا. و اگر در این عبارت «فاء» بیاید، مشعر به این مطلب است که مراد متکلم این است که اعطاء درهم، مترتب بر «آمدن» است، که اگر «آمد» به او اعطای درهم می‌شود و اگر «فاء» نیاید، دو احتمال می‌رود: یکی ترتب اعطاء بر آمدن مثل زمانی که «فاء» در عبارت آمده است، و دیگری عدم ترتب.

۱- «تفصیل این مطلب که مبتدا شبه شرط می‌شود، در کتب نحوی آمده است از جمله کتاب مبادی

ب. قسم دوم فاء زائده آن است که وجود «فاء» در کلام مثل عدم آن باشد، یعنی این که این فاء، مفید هیچ یک از معانی که در مورد «فاء» تا حالا گفته شده است، نیست. ابن هشام در مغنی<sup>۱</sup> متذکر شد که سیبویه<sup>۲</sup> منکر زائده بودن فاء می‌باشد ولی اخفش<sup>۳</sup> اعتقاد دارد که فاء زائده واقع می‌شود و ادعا می‌کند که عرب چنین گفته است: «أخوكَ فَوَجِدَ» یعنی «اخوک» مبتدا و «وَجِدَ» فعل، و ضمیر مستتر در آن نائب فاعل و جمله خبر می‌باشد، و فاء زائده است. و اعتقاد اخفش این است که «فاء» در خبر مبتدا، چه خبر امر و یا نهی باشد، و چه نباشد، زائده است.

و «فَرَاءٌ»<sup>۴</sup> و «أُعْلِمُ»<sup>۵</sup> و گروهی دیگر از نحوی‌ها عقیده دارند که فاء در خبر زائده می‌شود البته به این شرط که خبر انشائی باشد یعنی یا امر باشد و یا نهی، مانند این بیت:

و قائلَةٌ، خَوْلَانُ فَاثَكْحَ فَنَاتِهِمْ      وَ أَكْرَوْمَةُ الْحَيِّينَ خَلَوْ كَمَا هِيَ<sup>۶</sup>

که «فاء» بعد از «خولان» که به «انکح» متصل شده است، زائده است، و یا مانند این بیت:

۱ - مغنی اللیب، لابن هشام الانصاری، ج ۱، ۲۱۹.

۲ - سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان، متوفی در سال ۱۸۰ هجری، بزرگ علمای نحو، و رئیس مذهب بصریها در علم نحو، مدون علم نحو، صاحب «الکتاب» (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۲ ص ۱۲۰).

۳ - ابوالحسن، معروف به «الاخفش الاوسط» سعید بن مسعده، متوفی در سال ۲۱۰ هجری، شاگرد سیبویه و یکی از علمای بصره در لغت و ادب می‌باشد. (همان مصدر، ج ۲ ص ۲۱۷).

۴ - ابوزکریاء، یحیی بن زیاد متوفی در سال ۲۰۷ هجری، بعد از کسانی به «امام الکوفیین فی النحو و اللغة و الادب» لقب گرفته است و کتاب «معانی القرآن» از اوست. (همان مصدر ج ۲ ص ۱۷۵).

۵ - یوسف بن سلیمان الشنتمری متوفی در سال ۴۷۶ هجری، وی از علمای اندلس و در ادب و لغت اشتهار داشت و کتابهای وی: تحصیل عین الذهب فی شرح شواهد سیبویه، شرح دیوان طرفه و زهر و علقمه الفحل. (همان مصدر، ج ۴ ص ۶۳۶).

۶ - این بیت مجهول القائل است، و خولان: اسم علم. الأکرومة: الفئاه الکرمه. الخلو: التي لم تتزوج. و خولان مبتدا و جمله «انکح» خبر (بناء علی قول القائلین بزیاده الفاء). (شرح شواهد المغنی، للسیوطی ج ۱ ص ۴۷۱).

أرواحٌ مُودَعٌ أم بُكُورُ

أنتَ فأنظر، لای ذاکَ تَصیرُ؟<sup>۱</sup>

که «انت» مبتدا و «فأنظر» خبر و امر است و «فاء» در ابتدای خبر انشائی، زائده است، و همچنین قول زجاج<sup>۲</sup> در مورد این آیه شریفه (هذا قَلْبٌ وَقُوَّةٌ حَمِيمٌ)<sup>۳</sup> که فاء زائده بر فعل مجزوم به لام امر غائب وارد شده و همچنین قول جماعتی دیگر از نحوی‌ها که «فاء» در این عبارت «زَيْدٌ فَلَا تَصْرِبُهُ» بر فعل نهی داخل شده است، و ابن هشام نیز این امثال را ذکر کرده است.

نحوی‌های بصره جز سیویه، قائل به زائده بودن «فاء» می‌باشند، ولی سیویه از متقدمین و ابن هشام انصاری از متاخرین، منکر زائده بودن فاء در کلام عربی می‌باشند و موارد گفته شده را به تاویل می‌برند. در دو عبارت «أُخُوکَ فَوُجِدَ» و یا «زَيْدٌ فَوُجِدَ» که اخفش قائل به زائد بودن «فاء» می‌باشد، هیچ توضیحی داده نشده است (برای تحقیق این مساله به کتب نحوی مهمی چون شرح رضی بر کافیه و حتی به «الانصاف فی مسائل الخلاف» از ابن انباری<sup>۴</sup> مراجعه شده است، و همانطور که می‌دانید کتاب اخیر (الانصاف...) متعرض غالب مسائل اختلافی و غیر آن در علم نحو بین علمای کوفه و بصره گردیده است ولی در این مورد، سخنی نگفته است، و همچنین ابن هشام در کتاب مغنی اللیب و شارحین این کتاب چون دسوقی و دیگران از کنار این مطلب گذشته‌اند و به نظر می‌رسد که زائده بودن «فاء» را در این مساله پذیرفته باشند) ولی در بیت مجهول القائل اول، ابن حوالب را داده‌اند که عبارت «خولان فانکح» در اصل چنین بوده است: خولان فانکح فئاتهم یعنی «خولان» خبر برای مبتدا محذوف است. و

۱ - این بیت از «عدی بن زید العبادی» است، که از شعرای جاهلی است. در سال ۵۳ قبل از هجرت بدینا آمد و ۶ سال قبل از ظهور اسلام وفات یافت. (شرح شواهد المغنی، للسیوطی ج ۱ ص ۴۷۲).

۲ - ابواسحاق، ابراهیم - - - - - معروف به زجاج متوفی به سال ۳۱۱ هجری. او نحو را از تغلب و میرد گرفت. (مغنی اللیب لابن هشام الانصاری، ج ۱ ص ۲۲۰).

۳ - سورة ص، آیه ۵۷.

۴ - کمال الدین، ابوالبرکات بن الانباری، متوفی به سال ۵۷۷ هجری. (الانصاف فی مسائل الخلاف...)

فاء در «فانكح» سببیه است نه زائده و نه عاطفه، چون همان طور که گفته آمد در صورت عطف پنداشتن فاء مستلزم عطف انشاء بر خبر می‌شود. و در بیت عدی بن زید در عبارت «انت فانظر» در اصل این چنین بوده است: «انظر فانظر» که فعل امر (انظر) اول به تنهایی حذف گردیده و فاعل مستتر آن بارز گردیده و گفته شده است: «انت فانظر» که در صورت این تقدیر، فاء عاطفه است و مفید ترتیب. و در مورد آیه ۵۷ سوره «ص» این چنین جواب داده شده است که خبر «هذا» «حمیم» است و جمله «فلیذوقوه» معترضه است و جواب برای شرط محذوف و تقدیر عبارت چنین است: «هذا حمیم فإذا كان كذلك فليذوقوه». و جواب دومی که در مورد آیه شریفه داده شده است، این است که «هذا» منصوب به فعل محذوف است که فعل موجود یعنی «فلیذوقوه» آن را تفسیر می‌کند، و کلمه «حمیم» خبر برای مبتدای محذوف است یعنی «هو حمیم» و این نوع تقدیر در آیه دیگر نیز آمده است. (وایای فارهبون)<sup>۱</sup> که «ایای» منصوب به فعل مقدری است که آن را فعل امر مذکور یعنی «ارهبوا» تفسیر نموده است و در مورد عبارت «زیدٌ فلا تضرِبُه» که آیا «فاء» در آن زائده است یا خیر؟ ابن هشام و شارحین کتاب مغنی از کنار آن گذشته‌اند، و همانطور که گفته شد، شاید بدین معنی باشد که زائده بوده «فاء» را در این مورد، چون مورد اول، «اخوک فوجد» پذیرفته باشند، شاید بتوان عبارت «زید فلا تضرِبُه» را با تقدیر مبتدای محذوف به این شکل توجیه نمود که «هو زید فلا تضرِبُه» که می‌توان «فاء» را استینافیه گرفت که در لفظ ارتباطی با هم ندارند ولی در معنایی ارتباط نیستند (همانطور که در مبحث استیناف گفته شد) و در مورد «اخوک فوجد» می‌توان گفت که «فاء» در عبارت زائده نبوده بلکه «فاء» جواب «أما» است ولی اگر بدین صورت در تقدیر بگیری بنا به قول خود ابن هشام که بعداً خواهد آمد مستلزم نوعی اجحاف در عبارت است، زیرا «اما» خود عوض و جانشین «مهما یکن من شیء» است و به جای آن آمده است و اگر قرار باشد خود عوض هم حذف شود، مستلزم حذف بسیار است. ولی در موارد دیگر اعم از آیات قرآنی

و ابیات شعراء که ادعا شده است که «فاء» در آن زائده است به وسیله ابن هشام و دیگر نحویها، جواب داده شده است که «فاء» زائده نبوده و عاطفه می‌باشد، از جمله این بیت:<sup>۱</sup>

لَمَّا نَقَى بِيَدٍ عَظِيمٍ جِرْمَهَا      فَتَرَكْتُ ضَاحِي جِلْدَهَا يَنْدَبُ

که ادعا شده «فترکت» در صدر مصراع دوم، جواب «لما» است، و چون در جواب «لما» فاء نمی‌آید (مگر بنا به عقیده ابن مالک)، پس این فاء زائده است، مخالفین با زائده بودن «فاء» اعتقاد دارند که «فاء» عاطفه است و قبل از عبارت «فترکت» عبارت «ضربتها» بوده که جواب «لما» بوده و حذف گردیده است، به نظر می‌رسد که پذیرفتن زائده بودن «فاء» در اینجا بهتر و راحت‌تر از این باشد که قائل به حذف یک جمله کامل شویم و مساله در این آیه شریفه نیز چنین است: «فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد»<sup>۲</sup> این مالک<sup>۳</sup> ادعا کرده است که «فاء» در این آیه شریفه در جواب «لما» شرطیه آمده است. نحوی هایی که معتقد به آمدن فاء در جواب «لما» نیستند، این فاء را نیز در آیه شریفه زائده دانسته‌اند، و مخالفین با نظر ابن مالک و زائده بودن «فاء» عقیده دارند که جواب «لما» در آیه شریفه محذوف است و در اصل «انْقَسَمُوا قِسْمَيْنِ» است که «فمنهم مقتصد و منهم غیر ذلک» به آن عطف شده است و فاء عاطفه است. و همچنین در آیه شریفه (بل الله فاعبد)<sup>۴</sup> ابوعلی فارسی<sup>۵</sup> ادعا کرده است که «فاء» زائده است، و «الله» مفعول مقدم «اعبد» است که به جهت افاده حصر و تخصیص مقدم شده است. و بعضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ - این بیت نیز مجهول القائل است: الجرم: الجسد. الضاحی: الظاهر (شرح شواهد

المغنی، للسيوطی، ج ۱ ص ۴۷۳).

۲ - سورة لقمان، آیه ۳۲.

۳ - محمد بن عبدالله بن مالک، که در اندلس در سال ۶۰۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۶۷۲ در دمشق درگذشت. آثار وی: الالفیه تسهیل الفوائد و شواهد التوضیح و غیرها. (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۶ ص ۲۶۰).

۴ - سورة الروم، آیه ۶۶.

۵ - ابوعلی، حسن بن احمد متوفی به سال ۳۷۷ هجری، سرآمد عصر خویش در علم نحو بوده و به دربار سیف الدوله و عضدالدوله راه یافت و تالیفات وی: الايضاح، التذکره فی علم النحو فی القراءات. (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۲ ص ۵۳۶).

گفته‌اند که «فاء» زائده نیست، بلکه جواب «اما» مقدر است. عقیده ابن هشام، در مورد اول این است که «فاء» زائده نمی‌باشد، چون اصل در فاء، عدم زیاده است، و در مورد اینکه «فاء» جواب اما باشد، عقیده دارد که این نوعی اجحاف در عبارت است، زیرا «اما» نایب از «مهما» یکن من شیء است که فعل شرط حذف گردیده و «اما» عوض و حانشین از آن آمده است، و «اما» که عوض است اگر قرار باشد که حذف شود، مستلزم حذف بسیار است. و دسته سوم قائل شده‌اند که «فاء» در این آیه شریفه، فاء عاطفه است و معطوف علیه حذف گردیده است و اصل آیه چنین بوده است «تنبه فاعبد الله»، ابتداءً «تنبه» که معطوف علیه است، حذف گردید. و مفعول «اعبد» از این جهت مقدم گردیده است تا فاء عاطفه در ابتدای کلام نباشد، چون محل فاء عاطفه در وسط کلام است. ابن هشام در معنی نسبت به این قول تعرضی نکرده است، و عدم تعرض وی شاید دال بر پذیرش این قول سوم، یعنی عاطفه بودن «فاء» در آیه می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



### تتمه

**الف.** در مورد فائی که بر «اذا فجائیة» داخل می‌شود مانند این مثال: «خَرَجْتُ قَبْأًا أَسْدًا بِالْبَابِ» اختلاف نظر وجود دارد. ابوعلی فارسی و مازنی<sup>۱</sup> و گروهی دیگر از نحاه عقیده دارند<sup>۲</sup> که این فاء زائده لازمه است (بین زائده بودن و لزوم منافاتی وجود ندارد چون «ال» زائده لازمه در «الذی» و «الان» و غیره) و ابن جنی<sup>۳</sup> و بعضی دیگر از نحوی‌ها قائلند که این فاء، عاطفه است، و قهراً باید قائل به این مطلب باشند که این فاء برای عطف جمله به جمله است که جمله معطوفه علیها یعنی «خرجت» موجود بوده و جمله معطوفه یعنی «فاجات» که ضمنی است و از «اذا» فهمیده می‌شود، به آن عطف شده است و تقدیر عبارت چنین می‌شود: «خَرَجْتُ قَبْأًا جَاءَتْ حُضُورَ الْأَسْدِ» و زجاج و بعضی دیگر از نحوی‌ها قائلند که «فاء» در این عبارت، قبل از «اذا» فاء سببیه است و مفید عاطفه نیست، مثل فاء جواب شرط، که دلالت دارد بر لزوم و ترتب حضور اسد بر خروج. (البته در اینجا لزوم و ترتب به معنای علیت نیست).

**ب.** بعضی از کوفی‌ها عقیده دارند که «فاء» در برخی موارد، به معنای «إلی» است و به این قول عرب‌ها تمسک جسته‌اند: «هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ مَا بَيْنَ قَرْنٍ قَدَّمَ» و یا در این بیت امری القیس که در ابتدای این مقاله ذکر شد:

قَفَا تَبْكُو مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ  
بَسَقَطَ اللَّوِي بَيْنَ الدُّخُولِ فَحَوْمَلٍ

یعنی «الی قدم» و «الی حومل» که در مورد «فاء» در این بیت امری القیس در ابتدای مقاله بحث گردید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱ - ابوعثمان، بکر بن عثمان نحوی بزرگ و شاگرد مرید است و کتاب «التصريف الملوکی» از اوست وی در سال ۲۴۹ هجری وفات یافت. (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۲ ص ۳۴۷)

۲ - مغنی اللیبیب، لابن هشام ج ۱ ص ۲۲۱.

۳ - عثمان بن جنی، عالم بزرگ در علم نحو و صرف و لغت، تالیفات وی: الخصائص، المصنف، المحتسب، شرح دیوان مبتنی و سر صناعة الاعراب می‌باشد وی در سال ۳۹۲ هجری وفات یافت. (تاریخ الادب العربی، لعمر فروخ، ج ۲ ص ۵۷۶)

۴ - القرن: الخصلة من الشعر. ابن انباری در کتاب «الوقف و الابتداء» گفته است این بیت شعری است از فراء نحوی و مصرع دوم آن این است: و لآ جِبَالَ مُجِيبٍ وَ اَصِلِ تَصِيلٍ (شرح شواهد المغنی، للسیوطی ج ۱ ص ۴۶۴).

### منابع

- ۱- اعراب ثلاثین سوره من القرآن الکریم، ابن خالویه، افسست از انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۳۶ هـ.ش.
- ۲- املاء ما من به الرحمن، العکبری، ابوالبقاء، بتصحیح ابراهیم عطوه عوض، مکتبه الحلبي، مصر ۱۹۶۹ م.
- ۳- الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین، البصریین و الکوفیین، لابن الانباری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ۴- البهجه المرضیه فی شرح الالفیه، سیوطی-جلال الدین، با حاشیه مصطفی حسینی، مکتبه الفیروز آبادی، تهران، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۵- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م.
- ۶- جامع المقدمات با تصحیح و تعلیق مرحوم مدرس افغانی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۶۷ هـ.ش.
- ۷- الجدول فی اعراب القرآن، محمود، صافی، دارالرشید، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- ۸- حاشیة الدسوقی، علی المغنی، مکتبه الشقیعی، اصفهان، بی تا.
- ۹- الرائد فی اللغة، جبران مسعود، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۹۳ م.
- ۱۰- شرح الرضی الاسترآبادی علی کافیه ابن الحاجب، بتصحیح یوسف حسن عمر، جامعه قاریونس، ۱۹۷۸ م.
- ۱۱- شرح شواهد مغنی اللیب، سیوطی-جلال الدین، نشر ادب حوزه-بی تا.
- ۱۲- مبادئ العربیه، للشرتونی، رشید، انتشارات اساطیر-تهران-بی تا.
- ۱۳- معجم النحو، عبدالغنی، الدقر، دمشق، ۱۹۷۵ م.
- ۱۴- مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ابن هشام الانصاری، الطبعة الخامسة، بیروت ۱۹۷۹ م.
- ۱۵- النحو الوافی، عباس حسن، دارالمعارف بمصر، بی تا.